جلسه 201- 1443

**یک‌شنبه - 20/01/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در تقریبی بود که برای کلام صاحب کفایه ذکر شد. که محصل این تقریب این بود که استصحاب در مجهولی التاریخ مصداق شبهه نقض یقین به یقین هست. چون مثلا استصحاب که می کنیم بقاء قلّت آب را تا زمان ملاقات با نجس، و زمان ملاقات با نجس مردد است بین ساعت دو و ساعت سه، اگر فی علم الله زمان ملاقات با نجس ساعت سه باشد که در آن زمان یقینا این آب کر شده است، و در این فرض می شود نقض یقین به قلّت سابقه به سبب یقین به کریت این آب در ساعت سه، نقض یقین به شک نمی شود.

که ما عرض کردیم این وجه بنابرنظر مشهور که استصحاب در فرد مردد را جاری نمی دانند این وجه وجه تامی هست.

عدم نظر صاحب کفایه به تقریب رابع

هر چند صاحب کفایه این را نمی گوید، چون صاحب کفایه دو قرینه در کلامش هست که اشکالش این نیست:

قرینه اول: این است که ایشان تعبیر کرد گفت استصحاب در مجهولی التاریخ شبهه مصداقیه انفصال زمان شک است از زمان یقین نه شبهه مصداقیه نقض الیقین بالیقین.

قرینه دوم: این است که در انتهاء بحث گفت و از اینجا معلوم می شود که در توارد حالتین هم در مجهولی التاریخ استصحاب جاری نیست، چون شبهه مصداقیه انفصال زمان یقین است از زمان شک.

شما می دانید در توارد حالتین بحث استصحاب فرد مردد مطرح نیست، ما می دانیم یا ساعت 7 متطهر بودیم و ساعت 8 محدث، ویا برعکس ساعت 7 محدث بودیم ساعت 8 متطهر. الان هم ساعت 9 است، صاحب کفایه می گوید استصحاب بقاء طهارت جاری نیست استصحاب بقاء حدث جاری نیست، چون زمان شک ساعت 9 است ولی زمان یقین به طهارت نمی دانیم ساعت 8 است که متصل است به ساعت 9 یا ساعت 7 است که منفصل است از ساعت 9. در توارد حالتین در مجهولی التاریخ صاحب کفایه می گوید زمان شک معلوم است که ساعت نه شک داریم در بقاء طهارت، ولی زمان یقین به طهارت نمی دانیم ساعت 7 است یا ساعت 8، واگر فی علم الله زمان یقین به طهارت ساعت 7 باشد منفصل شده است زمان یقین به طهارت که ساعت 7 است از زمان شک در طهارت که ساعت 9 است، می شود شبهه مصداقیه انفصال زمان یقین از زمان شک. با اینکه اصلا اشکال فرد مردد اینجا مطرح نیست. ولذا مثل بحوث که در تعاقب حادثین که بحث مانحن فیه است اشکال گرفته است که استصحاب در مجهولی التاریخ استصحاب فرد مردد است شبهه مصداقیه نقض الیقین بالیقین است، در بحث استصحاب در توارد حالتین گفته است مشکلی نداریم استصحاب می کنیم بقاء طهارت را و تعارض می کند با استصحاب بقاء حدث.

اینکه صاحب کفایه در هر دو بحث گفته است ما یک شبهه داریم شبهه انفصال زمان یقین و زمان شک، نشان می دهد که اشکال صاحب کفایه ربطی به استصحاب در فرد مردد که شبهه مصداقیه نقض الیقین بالیقین است ندارد.

ولکن اصل این تقریب که مختار جمعی از اعلام بود بنابر انکار استصحاب در فرد مردد تمام است.

اشكال به مثال اضواء وآراء

وآنچه که در کتاب اضواء وآراء مثال زدند به اینکه مولا بگوید اذا کان اناء زید نجسا فتصدق، بعد گفتند این استصحاب جاری است اگر ما بدانیم اناء زید قبلا نجس بود الان شک داریم نجس است، ولکن می دانیم اناء زید یا این اناء شرقی است که یقینا پاک شده است و یا اناء غربی است که یقینا نجس است. در کتاب اضواء وآراء گفتند خب استصحاب می کنیم می گوئیم اناء زید کان نجسا و الان کما کان.

ما عرضمان این است که آقا همانطور که ظاهر بلکه صریح کلام شما در کتاب الزکات است این مربوط می شود به قبول استصحاب فرد مردد. اگر قبول کنیم استصحاب فرد مردد را، بله در این مثال تعاقب الحادثین در مجهولی التاریخ و در همین مثال نجاست اناء زید استصحاب جاری است. ولی اگر استصحاب در فرد مردد را قبول نکنیم کما اینکه شما صریحا در کتبتان در کتاب قاعده فراغ و تجاوز صفحه 135، در کتاب قراءات فقهیة معاصرة، و در کتاب اضواء وآراء انکار کردید استصحاب فرد مردد را. همه اینها استصحاب فرد مردد است، همین مثال اذا کان اناء زید نجسا فتصدق، آقا موضوع مرکب است اذا کان اناء زید نجسا یعنی اذا وجد اناء و کان نجسا و کان لزید، موضوع مرکب است، اذا وجد اناء و کان نجسا یعنی و کان ذلک الاناء نجسا نه وکان اناء زید بما هم اناء زید نجسا، نه اذا وجد اناء و کان ذلک الاناء نجسا و کان الاناء لزید فیجب علیک التصدق، وقتی موضوع مرکب شد خود شما فرمودید که در همان جزء مشکوک باید اصل جاری کنیم نه در مجموع من حیث المجموع، مجموع من حیث المجموع که موضوع اثر نیست، اگر مجموع من حیث المجموع موضوع اثر باشد که ما دچار مشکل می شویم، در استصحاب بقاء وضوء هم به ما می گویند استصحاب هم بکنید عدم مجموع صلاة مع الوضوء را، خود شما گفتید مجموع صلاة مع الوضوء که موضوع اثر شرعی نیست، باید در جزء مشکوک اصل جاری کرد.

خب در این مثال جزء مشکوک چیست؟ وجود اناء که جزء مشکوک نیست، و کان لزید او هم که جزء مشکوک نیست، جزء مشکوک این است که و کان ذلک الاناء نجسا. خب و کان ذلک الاناء نجسا اگر اناء شرقی است یقینا پاک است، چطور استصحاب کنیم که لایزال ذلک الاناء نجسا؟ مگر فرد مردد را قبول کنیم.

مثل این می ماند که مولا بگوید ان جائک عالم عادل فتصدق. دو نفر آمدند نزد شما، علم اجمالی دارید که یکی از این دو نفر عالم است، اما یکی از این دو نفر زید است که ظاهر الفسق است، و دیگری عمرو است که ظاهر العدالة است، (فرض این است که چه زید و چه عمرو سابقه عدالت دارند ولی این روزها زید بین الفسق شده است)، کلام اضواء وآراء ظاهرش این است که ولو ما استصحاب در فرد مردد را قبول نکنیم بگوئیم جاءنا عالم بالوجدان، و نستصحب ان ذلک العالم کان عادلا والان کما کان. خب استصحاب فرد مردد را اگر بپذیریم کما هو الصحیح حرفی نداریم، ولی اگر استصحاب فرد مردد را می خواستید بگوئید چون جاری هست ما مشکلی نداریم که نیاز به این تطویل نبود، ظاهر کلام اضواء این است که استصحاب فرد مردد را نمی پذیرد در عین حال می خواهد دفاع کند از استصحاب در مجهولی التاریخ.

آقا این مثالها استصحاب فرد مردد است، چون و کان ذلک العالم عادلا، ذلک العالم بما هو عالم کان متصفا بانه عادل؟ اینکه موضوع اثر نیست، اتصاف العالم بما هو عالم بالعدالة که موضوع اثر نیست به اعتراف خود شما. و لذا قبلا هم گفته ایم اگر شک کردیم زید که امروز بالوجدان عالم است و در روستا که بود عادل بود شک کردیم در بقاء عدالتش استصحاب می کنیم بقاء عدالتش را، ولو اتصاف العالم بالعدالة ثابت نشود، چون این موضوع اثر نیست. موضوع اثر است از اینکه انسانی باشد عادل باشد آن انسان و عالم باشد آن انسان.

خب وقتی موضوع مرکب شد شما در این مثالی که زید و عمرو نزد شما آمدند و می دانید یکی از این دو عالمند، بگوئید استصحاب می کنیم که ذاک العالم عادل این موضوع اثر نیست، باید استصحاب کنید که ذاک الانسان عادل. خب ذاک الانسان اگر زید است که یقینا فاسق شده است، می شود نقض الیقین بالیقین. مگر کبرای استصحاب فرد مردد را بپذیرید، و چون ما این کبری را می پذیریم این اشکال به استصحاب در مجهولی التاریخ را قبول نداریم.

دقت کنید صاحب کتاب اضواء وآراء نه تنها از استصحاب در مجهولی التاریخ دفاع می کند و می گوید استصحاب می کنیم بقاء قلّت را تا زمان اجمالی ملاقات، چه کار داریم که زمان تفصیلی ساعت سه یقین داریم به حدوث کریت، مهم شک در بقاء قلّت است تا زمان اجمالی بقاء نجس. این را نه تنها می گوید بلکه در جائی که زمان حدوث کریت معلوم باشد، می دانیم ساعت دو این آب کر شد، اما زمان ملاقات با نجس را نمی دانیم که ساعت یک بود یا ساعت سه، آنجا هم می گوید ولازمه آن مطالب این است که بگوید استصحاب می کنیم بقاء قلّت را تا زمان اجمالی ملاقات با نجس. با اینکه ما تا ساعت دو یقین داریم به قلّت و بعد از ساعت دو یقین داریم به کریت، اما چون استصحاب می کند بقاء قلّت را تا زمان اجمالی ملاقات با نجس، می گوید مهم این است که زمان ملاقات با نجس معلوم نیست که قبل از دو بود یا بعد از دو، و ما شک داریم در بقاء قلّت تا زمان ملاقات با نجس.

که ما به نظرمان این مطلب ایراد دارد که بعدا ایراد آن را خواهیم گفت.

خلاصه اقول استصحاب در مورد تعاقب حادثين

تا کنون ما سه قول نقل کردیم:

قول اول قول مشهور بود و منهم الشیخ الاعظم که در مجهولی التاریخ استصحابها تعارض می کنند ولی اگر یکی معلوم التاریخ بود دیگری مجهول التاریخ، استصحاب در مجهول التاریخ جاری است بلا معارض. در همین مثال آب اگر بدانیم زمان ملاقات با نجس ساعت دو بود، اما زمان حدوث کریت ندانیم ساعت یک بود یا ساعت سه، استصحاب می گوید قلّت این آب باقی بود تا زمان ملاقات که ساعت دو است، چون مجهول التاریخ است، اما استصحاب در معلوم التاریخ یعنی استصحاب در ملاقات که تاریخش معلوم است استصحاب کنیم عدم الملاقات را الی زمان حدوث الکریة، قول اول می گفت جاری نیست، چون ما شک نداریم، قبل از ساعت دو یقینا ملاقات نبود ساعت دو هم که ملاقات شده تاریخ ملاقات معلوم است.

قول دوم قول برخی مثل آقای سیستانی بود که قائل بودند به معارضه بین استصحابین چه در مجهولی التاریخ و چه در جائی که یکی معلوم التاریخ است و دیگری مجهول التاریخ. استصحاب بقاء القلة الی زمان الماقات می خواهد اثبات کند نجاست این آب را، تعارض می کند با استصحاب عدم الملاقات الی زمان حدوث الکریة عدم الملاقات فی زمان القلة، تعارضا تساقطا رجوع می کنیم به قاعده طهارت.

قول سوم قول صاحب کفایه بود و همینطور برخی از اعلام مثل بحوث، که در مجهولی التاریخ استصحاب موضوع ندارد مقتضی ندارد، و همینطور در معلوم التاریخ، فقط در جائی که یکی از این دو معلوم التاریخ است و دیگری مجهول التاریخ، استصحاب در مجهول التاریخ موضوع دارد. اگر مثلا تاریخ ملاقات معلوم است و تاریخ کریت مجهول است استصحاب در عدم کریت موضوع دارد و جاری است بلا معارض.

قول رابع: قولی است که با تقریبهای مختلف مرحوم آقای خوئی و همینطور صاحب کتاب اضواء وآراء اختیار کرده اند.

قول رابع: عدم جريان اصل نافي در مورد تعاقب حادثين

محصل این قول رابع این است که گفته اند استصحاب چه در مجهولی التاریخ و چه در معلوم التاریخ و مجهول التاریخ مقتضی دارد برای جریان، اما با یک توضیح سرنوشت بحث را عوض کرده اند. این قول رابع شبیه قول ثانی است در این حیث که مقتضی برای جریان استصحاب چه در مجهولی التاریخ و چه در جائی که یکی معلوم التاریخ است و دیگری مجهول التاریخ تام است، و اگر ما دو حکم شرعی داشتیم برای دو عنوان مختلف، استصحابها با هم تعارض می کنند.

مثلا پدری و پسری مردند، اول پدر مرد و بعد پسر یا بالعکس، نمی دانیم. عدم موت پدر تا زمان موت پسر موضوع اثری است، موضوع چه اثری است؟ عدم موت الاب الی زمان موت الابن موضوع ارث أب است، الاب یرث، اذا مات الولد و کان والده حیا فالوالد یرث منه، استصحاب می کنیم عدم موت والد را تا زمان موت ولد، اثر شرعی اش این است که والد ارث می برد.

از آن طرف عدم موت ولد تا زمان موت والد او هم موضوع اثر است، موضوع است برای ارث ولد از والد، استصحاب عدم موت ولد هم تا زمان موت والد جاری است، اثرش این است که ولد ارث می برد. تعارض می شود بین این دو استصحاب به لحاظ مناقضه در اثر، یکی می گوید پدر ارث می برد دیگری می گوید پسر ارث می برد، تعارض می کنند. فرق هم نمی کند تاریخ موت هر دو تا مجهول باشد یا تاریخ موت یکی معلوم باشد دیگری مجهول، فرقی نمی کند. تاریخ موت پدر معلوم است روز جمعه است، اما تاریخ موت پسر را نمی دانیم روز پنجشنبه است یا روز شنبه، مهم نیست. استصحاب می کنیم عدم موت الولد را الی زمان موت الوالد، تعارض می کند با استصحاب عدم موت والد الی زمان موت الولد و تساقط می کنند.

اما مرحوم آقای خوئی فرموده و کتاب اضواء وآراء هم پذیرفته با تقاریب مختلف، که در جائی که احد الاستصحابین اثبات کند جزء موضوع حکم شرعی را، ولی استصحاب دیگر بخواهد نفی کند جزء موضوع را، نه اینکه اثبات کند جزء موضوع حکم دیگری را، خیر، بخواهد نفی کند جزء این موضوع را، موضوع مرکب برای یک حکم، احد الاستصحابین می خواهد اثبات کند جزء موضوع مرکب این حکم را، ولی استصحاب دوم می خواهد نفی کند احد الجزئین این موضوع مرکب را، اینجا استصحاب مثبت احد الجزئین جاری است بلامعارض. استصحاب نافی احد الجزئین جاری نیست چون اصل مثبت است.

در همین مثال آب قلیلی که می دانیم کر شد و می دانیم ملاقات با نجس هم کرد، اصلا مثال را می بریم روی جائی که تاریخ حدوث کریت معلوم است تاریخ حدوث کریت ساعت دو است، تاریخ ملاقات مجهول است، همینی که قول اول می گفت آقا این آب پاک است، چرا؟ برای اینکه استصحاب می کنیم عدم الملاقات را الی زمان حدوث الکریة، اصل موضوعی جاری می کنیم می گوئیم این آب در زمانی که قلیل بود ملاقات با نجس نکرد. اما طبق قول رابع حتی این فرد هم که نوعا قائل شده اند به طهارت این آب طبق این قول رابع این آب محکوم به نجاست است. یعنی این آب محکوم به نجاست است مطلقا، چه مجهولی التاریخ باشند حدوث کریت و ملاقات، و چه یکی معلوم التاریخ و دیگری مجهول التاریخ، استصحاب بقاء القلة الی زمان الملاقات جاری است بلامعارض. دیگر فرض اسوأش آنجائی است که تاریخ حدوث کریت معلوم است تاریخ ملاقات مجهول است، دیگر فرض اسوأ این است برای قول رابع، قول رابع می گوید حتی در این فرض استصحاب می کنیم بقاء القلة را تا زمان اجمالی ملاقات با نجس، و این استصحاب اثبات می کند این آب نجس شده است. استصحاب بقاء قلّت اثبات می کند احد جزئی الموضوع المرکب للنجاسة را، موضوع نجاست مرکب است از دو جزء: اینکه آب ملاقات کند با نجس، که بالوجدان ملاقات کرده با نجس. دوم اینکه در زمان ملاقات قلیل باشد که استصحاب می گوید قلیل بود، اثبات کردیم جزء دوم موضوع نجاست را.

واما استصحاب عدم الملاقات مع النجس فی زمان القلة او جاری نیست او اصل مثبت است.

دو بیان ذکر شده است برای اصل مثبت بودن آن:

یک بیان بیانی آقای خوئی است، ویک بیان بیانی است که در کتاب اضواء وآراء از آقای صدر گرفته اند و به نفع خودشان اینجا استفاده کرده اند.

بيان آقاى خوئى در عدم جريان اصل نافى

اما بیان اول که بیان آقای خوئی است: آقای خوئی می گوید چرا ما می گوئیم استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة جاری نیست، یعنی استصحاب نافی احد جزئی الموضوع چرا جاری نیست؟

ایشان می فرماید اولا اشکال نقضی داریم ثانیا اشکال حلی داریم:

اما اشکال نقضی: می گوئیم اگر شما بعد از اینکه یک جزء موضوع که ملاقات با نجس است بالوجدان ثابت است جزء دیگر موضوع که قلّت فی زمان الملاقات است با استصحاب اثبات می کنیم، بروید دنبال معارض بگردید، استصحاب کنید عدم الملاقات فی زمان القلة را. پس در صحیحه اولی زراره هم استصحاب بقاء وضوء برای نماز که امام جاری کرد معارض دارد، معارضش استصحاب عدم الصلاة فی زمان الوضوء است. پس چرا امام فقط استصحاب کرد بقاء وضوء را تا زمان نماز، نفرمود این معارض است با استصحاب عدم الصلاة فی زمان الوضوء؟ پس معلوم می شود این معارضها درست نیست.

اینکه ما یک جزء موضوع مان ملاقات با نجس بالوجدان محرز است که این آب ملاقات کرده است با نجس، جزء دیگر هم استصحاب قلّت فی زمان الملاقات اثبات می کند، برویم دنبال معارض و استصحاب کنیم عدم الملاقات فی زمان القلة را. خب در صحیحه اولی زراره هم خوب بود زراره بگوید یابن رسول الله این استصحاب بقاء وضوء شما که برای نماز جاری می کنید مبتلا به معارض است وآن استصحاب عدم الصلاة فی زمان الوضوء است، اگر زراره این حرف را می زد آنوقت امام نمی فرمود مهلا یا زراره؟

اما اشکال حلی: ایشان فرموده است آقا موضوع مرکب است نه مقید. واقع اقتران الجزئین موضوع حکم است نه عنوان مجموعی الصلاة فی زمان الوضوء، نه عنوان اقتران الصلاة بالوضوء. اینجا هم موضوع مرکب است از واقع اقتران الملاقات و القلة، نه عنوان مجموعی الملاقات فی زمان القلة. شما وقتی موضوع واقع التقارن است خب ضم الوجدان الی الاصل بکنید، بگوئید الملاقات للنجس ثابتة بالوجدان استصحاب بقاء قلّت تا زمان ملاقات هم جاری است، ضم الوجدان الی الاصل می کنیم واقع التقارن را اثبات می کنیم، اما استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة یا استصحاب عدم الصلاة فی زمان الوضوء این استصحاب برای نفی مجموع من حیث المجموع است، مجموع من حیث المجموع که اثر شرعی ندارد تا جاری بشود.

ولذا هر کجا استصحاب در تعاقب الحادثین مثبت جزء مشکوک موضوع الحکم بود جاری کنید، و هر کجا دیدید می خواهد این استصحاب نافی احد الجزئین باشد برای موضوع، بدانید این استصحاب شما استصحاب پوشالی است، این استصحابی است که در عنوان مجموع من حیث المجموع جاری کرده اید.

این بیان مرحوم آقای خوئی است.

اقول: این بیان انصافا ناتمام است.

اما اشکال نقضی ایشان: آقا مگر مورد صحیحه زراره تعاقب الحادثین بود؟ خب استصحاب می کردید بقاء وضوء را تا زمان فعلی و نماز می خواندید. این چه نقضی است. مخصوصا نقض بخواهیم بکنیم به مطلق تعاقب حادثین، فوقش اگر بخواهید نقض کنید مورد زراره تاریخ نماز معلوم است تاریخ حدث مجهول است، فوقش در جائی که تاریخ نماز معلوم است بگوئید استصحاب عدم الصلاة فی زمان الوضوء جاری نیست کما اینکه قول اول هم همین را می گفت. شما از این اشکال نقضی نتیجه می گیرید که پس استصحاب در تعاقب الحادثین مطلقا در یک طرف جاری است در طرفی که اثبات وجود جزء مشکوک بکند، این تمام نیست.

و اما جواب از اشکال حلی ایشان (که هو العمده) این است که واقعا عجیب است، چطور شد استصحاب بقاء القلة الی زمان الملاقات این استصحاب در واقع جزء شد و درست هم هست، اما استصحاب عدم الملاقات الی زمان الکریة این شد استصحاب در عنوان مجموع من حیث المجموع؟ خب این هم استصحاب در جزء است. مستصحب ما عنوان مجموعی الملاقات فی زمان القلة نیست، بلکه ذات ملاقات را استصحاب می کنیم عدمش را. چه جور در قلّت مستصحب شما ذات قلّت است و الی زمان الملاقات ظرف استصحاب است، استصحاب کردید ذات قلّت را الی زمان الملاقات، و به حق هم گفتید که این استصحاب در واقع جزء مشکوک است اثابت واقع تقارن می کند و ما هم حرفی نداریم، ولی از طرف دیگر هم همین است، مستصحب ما ذات ملاقات است، می گوئیم ملاقات با نجس ساعت یک نبود در این آب، استصحاب می کنیم عدم ملاقات با نجس، ظرف استصحاب الی زمان حدوث الکریة است و نه قید مستصحب. ما که مستصحب مان عدم الملاقات فی زمان القلة نیست، مستصحب ما خود عدم الملاقات است. این عدم الملاقاتی که یقین سابق به آن داریم جرّش می کنیم همين عدم الملاقات را تا زمان حدوث کریت. اصلا فرض کنید تاریخ حدوث کریت معلوم است ساعت دو است، استصحاب می کنیم ذات عدم الملاقات را تا ساعت دو نفی می کنیم ملاقات قبل از ساعت دو را و بعد از ساعت دو هم که این آب کر شده است. کی ما مستصحب مان مجموع الملاقات فی زمان القلة است، تا بگوئیم الملاقات فی زمان القلة یک زمانی نبود پس الان هم نیست؟ کی ما این را می گوئیم؟ ما می گوئیم ذات ملاقات یک زمانی نبود، استصحاب جرّ می کند آن را تا زمان حدوث کریت.

ولذا این فرمایش آقای خوئی که مرحوم استاد هم آن را پذیرفت و تأثیر مهمی در فقه دارد، در تمام موارد تعاقب حادثین این نظر تأثیر کلی دارد، ولذا هر کجا بحث تعاقب حادثین است می بینیم نظر مرحوم آقای خوئی و استاد با نظر مشهور مختلف می شود. در همین مثال قلّت تعلیقه می زنند هم آقای خوئی و هم استاد می گویند الاظهر الحکم بنجاسة الماء مطلقا، آقای سیستانی که قائل به قول ثانی است می گوید الاظهر الحکم بطهارة الماء مطلقا. مشهور هم که بین مجهولی التاریخ و معلوم التاریخ تفصیل می دهند.

این تقریب مرحوم آقای خوئی درست نیست.

اما تقریب اضواء وآراء که از بحوث استفاده کرده اند عنوانش را عرض کنم تأمل بفرمائید. در بحوث گفته اند من هم قبول دارم که استصحاب عدم الملاقات الی زمان حدوث الکریة جاری نیست یعنی استصحاب نافی جاری نیست، چرا؟ برای اینکه جزء الموضوع طبیعی ملاقات با نجس است، و ما علم داریم به تحقق جزء الموضوع، علم داریم به تحقق ملاقات این آب با نجس. مشکوک ما حصه ای است از ملاقات، یعنی ملاقات تا ساعت دو، والا اصل ملاقات که متیقن است. جزء الموضوع نجاست این است که این آب ملاقات کند با نجس و قلیل باشد. خب این آب ملاقات با نجس که بالوجدان کرده است، پس جزء الموضوع در او محقق شده است بالوجدان، مگر می شود استصحاب کرد عدم جزء الموضوع را؟ شما استصحاب داری می کنی عدم حصه ای از ملاقات را، ملاقات تا ساعت دو را دارید نفی می کنید، این به چه درد می خورد؟ اصل موضوعی یا باید اثبات کند طبیعی موضوع را، مثل استصحاب قلّت الی زمان الملاقات که اثبات می کند طبیعی موضوع را. و یا اصل موضوعی نفی کند طبیعی موضوع یا جزء الموضوع را. جزء الموضوع ملاقات با نجس است، اگر جزء دیگر هم که قلّت آب است باشد آب نجس می شود. شما استصحاب می کنید عدم طبیعی ملاقات آب را با نجس، خب اینکه علم دارید به طبیعی ملاقات. دارید استصحاب می کنید عدم حصه ای از ملاقات را، می گوئید ملاقات تا ساعت دو که این آب کر شد نبود، چه اثری دارد؟ این را می خواهید ضمیمه کنید به اینکه پس ملاقات بعد از ساعت دو هم چون مقرون به کریت است اثر نجاست ندارد پس این آب نجس نشد، و هذا اصل مثبت.

تأمل بفرمائید در این تقریب تا فردا انشاء الله.